

بدان چون کسی را چنین سرایت معلوم شد سرایت همه صفات  
 و اندایشان انعامات صفات اند الهام سی و نهم بدان چون کسی  
 قیاس کند نماند آن باشد چرا که ترجیح بلا ترجیح لازم آید و آن  
 باطل است و چون قیاس کند اند که صفات حق تعالی نه  
 عین ذات حق تعالی و اند و نیز غزوات حق تعالی از و سر  
 و سرایت را در من است محمول الکلیفیه است عند من لا اند و قضا  
 کلمه التکراهیه جهلیم باید دانست که آنچه درین رساله  
 مذکور است بجزند و شش کمال و مکمل نباشد خواه در صدر  
 حیات باشد خواه نباشد باید که توجه بان شیخ کند  
 و ملک لحظه از وی غافل نباشد و مرشد باید گرفت تمت هذه الرسالة  
 رساله هدایت المشیخت بغایة العبد العبد

در این  
 سرایت همه صفات  
 رایت حق الهام

صفه حق تعالی  
 در غیر ذات

کلمه التکراهیه  
 نباشد

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام  
 على رسول الله محمد وآله اجمعين من البينين والصدّيقين والاشهاد  
 والصالحين آمين اما بعد فيقول العبد الحقير الضعيف

الی رحمت الله الصمد شیخ محمد البیاضی قطب الاولیاء شیخ

ابن احمد ابن نصیر المعروف بشیخ حسن محمد ابن شیخ سید یحیی

ابن شیخ نصیر الدین بن شیخ محمد الدین بن شیخ سراج الدین

بن شیخ محال الدین العلامة الشیخ الثنائیت الله الفردیه کان

عده و یحیی و عیسی بن الفضل ارحم الراحمین در ایه اول و نمود

حضرت والدی قطب الاولیاء معناه ابد عاشق که لازمه

از نظر محبوبت نه از کسب محب تا که نظر از جانب نشود

نفس عاشق ظهور پیدا بر دیکم و بگونه وال است

تا که از جانب معشوق نماند کشتی . کوشش عاشق چهارده

بجای رسد ، بدان ای طالب این هستی است که کلام

عقل در آن نی و این خاست که کشیدن وی ممکن نیست

بس در جای جزیرت و محنت و طالت نی نیست

عاشقان بر در تو جز است ، تا که از اولی و کمر از پستی

و لایحاقون لونه لایم در ایه دوم کسی را که ابد است

ظاهر شد و علامه در وی با مر باشد اول خودی خود را

مکتب خان چشتی فاتیبه چشتیان شریف

چشم بهما و لنگر

ملک محمد جمال چشتی

بسوزد و در طلب محبوب بر باضات و مجاهدات و ترک لذات  
 و شهوات دوم حذر امیر محبوب بدارد و وی سرچ کند  
 روی از وی نگیرد اندو در سر حر که از محبوب صادر شود  
 بر محبت لذت گیرد و خوش شود چه در زندن لذت است  
 که در عطا مینیت بدم کنی و حرس بندهم خفاک لیس کوفی  
 جواب تلخی زید لیل لعل سکر خارا و نیز در وقت  
 زدن روی کرد الی از دیدار محروم مالی پس اگر معشوق  
 برابر نیز سوار شده است ایستان بر کرش و کامل بر  
 سجده بر نواید ترا باید که پسینه را پس کنی و اگر در مشقت  
 کما بشیر نشود باز نماند و اندک اگر این بار نشد و یکبار  
 خواهد شد و یکبار که برای قصد بار دیگر آید برای  
 یوم شمع نمیشد را باید که در مشقت کردن در طلب معشوق  
 از ملامت سبک دل نشود و از مشقت باز نماند و بر واهی  
 کند و در نظر بنیاد و دست اند جاری که دلک است و نیز  
 در طلب قرار می و راجی و خوشی می و عینده ان بار ملا

اگر در حق بر این سینه  
 کور نگردد و سینه  
 سینه

کشیدن کارنی در این چهارم شیخ را باید که بر علم خود عمل  
 خود را با واجب ادعای مغرور نشود و در ترجیح سلب  
 بر دیگر سلب نشود و رسم و عادت ترک کند بطریق  
 ذوق و از اول نادیده حق تعالی دور کند و دوستی الهی  
 تعالی خواهد و از غیر وی تعالی دور ماند و این هم شیخ  
 مرشد را یابند که در تبدیل اوصاف ذمیه باوصاف حمیده  
 کوشش کند یعنی هر وصف ذمیه را در محل و حیثیت  
 کند که برای وی است بریده اند تا حمیده شود رنگ را در طلب  
 حق تعالی حسیج کند ج طلب غیر رنگ و زوال دارد و باید  
 که ظاهر و باطن خود را برابر کند یعنی بر عمل ظاهر خود فخر نکند  
 و در کوشش وی نشود و بر عمل باطن خود اعیان نکند  
 و از ظهار وی نشود و باید این هم شیخ مرشد را باید که در  
 اخلاص با حق تعالی شود و این بغیر از خلاص از همه کس  
 بی معنی حکم پس را مکمل کند و بر حکم عیب نکند و از خود  
 چیزی گوید و بر خود نظر نکند و باید این هم شیخ مرشد را

شیخ مرشد را باید که  
 بر علم خود عمل  
 خود را با واجب ادعای مغرور نشود  
 و در ترجیح سلب  
 بر دیگر سلب نشود  
 و رسم و عادت ترک کند  
 بطریق ذوق و از اول  
 نادیده حق تعالی دور کند  
 و دوستی الهی تعالی خواهد  
 و از غیر وی تعالی دور ماند  
 و این هم شیخ مرشد را یابند  
 که در تبدیل اوصاف ذمیه  
 باوصاف حمیده کوشش کند  
 یعنی هر وصف ذمیه را در محل  
 و حیثیت کند که برای وی  
 است بریده اند تا حمیده  
 شود رنگ را در طلب حق  
 تعالی حسیج کند ج طلب  
 غیر رنگ و زوال دارد و باید  
 که ظاهر و باطن خود را برابر  
 کند یعنی بر عمل ظاهر خود  
 فخر نکند و در کوشش وی  
 نشود و بر عمل باطن خود  
 اعیان نکند و از ظهار وی  
 نشود و باید این هم شیخ  
 مرشد را باید که در اخلاص  
 با حق تعالی شود و این  
 بغیر از خلاص از همه کس  
 بی معنی حکم پس را مکمل  
 کند و بر حکم عیب نکند  
 و از خود چیزی گوید و بر  
 خود نظر نکند و باید این  
 هم شیخ مرشد را

باید که در بندگی شود یعنی نفس را در اندو درازا دلکی شود  
 یعنی حق تعالی را دانند پس دوی از میان برین درج  
 بجای یکی بغیر این دوی حاصل فی کسی که این طلب برین فضا  
 مولی را یافت و این بغیر ترک طلب دنیا فی جبر که و بر طلب  
 عاقبت دوی و درخ باشد طالب دنیا من کل الوجوه که در است  
 و بغیر ترک طلب عقی فی جبر که و بر اطلب کت بد عاقبت  
 دوی است پس باید که از نیک و بد بپویند بر دوی هر کند  
 و اگر پس نشود و بر هر که محبت کند بغیر طلب حق تعالی نکند  
 و بغیر حق تعالی را نداند و هر پس بدین غیرش غیر در جهان  
 نگذاشت ، لاجرم عین چنانکه آشیانند ، معنی این  
 در شرح لمعات گفته شده است در این بیشتر شرح فرمید را  
 باید که ذکر عدم و فکر تمام اختیار کند و خود را نکند  
 نمی بماند و در گفتار گوشه نشین کند و گوشه اختیار  
 کند و درازا پس نشود و در زاری خود نشود و با همه پس حسن  
 خلق باشد و هر که از یاد حق تعالی دور و نوازان دور باشد

این زهد است و در لذات دنیا نشود و در غم قوت نشود  
 و بی مقصود است تکلف در وی شود است هر چه غم بران  
 ای شیخ مرشد حقیقت اهل کمال بی ممکن ولی است و نه  
 محقق نشود و والدی قطب الاولیاء پس رسول مطلق  
 که مباحث و شواهد است پس حق تعالی باین اعتبار  
 در او اما وجدان حق تعالی ممکن بی ممکن بی مرکز  
 بنیاد جسد دیگر یا جبری بی اما پس بیرون بود این مرا  
 بی نهایت اندازد از انرا که مستور از کی باشد باقی در بیان  
 دوری نیست و مرکز بی شانی وی نالیدن است  
 خواجه ظاهر داده باطن کان رسول الله علیه السلام  
 و اجماع الحسن و الحکیم : دهم بدان ای شیخ مرشد  
 نهایت با شد نهایت مواربع الی الله ایه یعنی  
 احسن ربیع کردن است موی شود و خود و اول  
 در مرتبه دهمی است و احسن از همه موجودات از روی  
 وجود خارجی فرموده است حضرت والدی قطب الاولیاء

سید  
وجود مطلق را چند مرتبه  
در اول مرتبه لا یعنی هست

بر آنکه هستی را که وجود مطلق است جذبات است او  
لا یعنی است و دوم مرتبه یعنی اوست از جمیع  
که سماست یعنی اول پیوسته احدیت جمع جمیع یعنی  
فعلیه موثره که معناه بمرتبه الوهیت و چهارم قضیه  
مرتبه الوهیت و آن مرتبه اسما است و حجم احکام  
جمع جمیع لغات انفعالیه و این مرتبه گویند اسبست  
و ششم مرتبه عالم است و این مرتبه مثل بر مراتب  
که انسان جسم است اول مرتبه جوهر و دوم جسم و  
نامی و چهارم حیوان و پنجم لسان انشی و مراد از  
مطلق ناو مطلق است و چون در آخر مرتبه  
ناجایزه است که رجوع کند سوی برایت خود یعنی سود  
وجود مطلق حب الوطن من الایمان پس در نظر  
و بی شکوهی و بی حضور روحی جسمه وجود مطلق  
بناسد پس آن اند خلق آدم علی صورة الرحمن  
آفرید آدم را علیه السلام بر صورت رحمن و در

و خلاف حق تعالی بر آدم درست شود و چون این مذکور  
در حق آدم درست شود و حق دزین می علیه السلام نیز  
شود چه نعمت بر پدر و نعمت بر پسر است اگر کمال داشتن تواند  
چنانکه مذکور است در حکم صیغه نعمت و حکم تابع حکم صیغه است  
والله اعلم بالصواب و الله اعلم بالصواب آدم و موسی و هارون و  
نوح که این نعمت را یافت اظهار کنند و گوید انما انما بشیر  
مشکوک یعنی بنیم مکر بشیر مثل شما پس لا یغیر نعم غیری و درست  
شود یعنی ندانند ایشان را غیر من بدید باز دهم بدان ای شیخ  
در همه خلق میداد که ما یکبار رسیدیم کل حزب بما لدیهم  
فرعون سر کرده مکر که تردید ایشانست و رحمت میگوید  
و کل کل ای پس مشرکیم تحقیق دانست مراد می محل پوشیدن  
خود پس بعضی از ایشان اصحاب نفوس اند که میدادند که رستن  
برای خود دانست و بعضی اصحاب انفس اند که اینها را میدادند  
که میدادند که خود را بر این رستن و ذکر کردن است  
نه برای رستن است شما پس ایشان میدادند که ان الله



و لم یکن محشی یعنی بود خدای تعالی و بنود با وی خبری  
 و میداند کل شیئی تا لک الا وجه یعنی سرشی دور  
 شونده است مگر وجه وی که آن ظهور حق است در وی  
 و میداند کل یوم سو فی شان یعنی در هر روز حق تعالی  
 در کار است و میداند عدد الامر من قبل من یبد  
 یعنی برای خدا کار است از پیش و اربس و میداند سوا  
 فی السموات و الارض یعنی خدای تعالی در آسمان و زمین  
 اله است و میداند الاله کل شیئی محیط بدان نگاه  
 باشد بر بستی آن خدا هر شیئی محیط است و میداند  
 موالا و الاحش و الطاهر و الباطن یعنی خدای تعالی  
 چنانست و ظاهرست پس دانست که هر چیزی  
 اسم از اسماء حق تعالی است پس دانست که بصوف  
 شریک است چه بصوف کجاء دانستن دانست از غیر حق تعالی  
 و غیرنی چه مرتبه منظره اسم وی است اما اخلاق ظاهر  
 بر منظره روانی پس منظره افع کفین و دانستن عین کفر

باشد و اگر در حال سکوید باک بی عسدرین اگر این رسته  
 خواهی از خود بی خود بگذرید و از دم بدان ای شیخ  
 رشد قلب المومن عرش الله دل مومن عرش خدا بی شائبه  
 کشته است لایسعی ارضی و لایسعی لکن قلب عبدی المومن بهی  
 کجا نیمه زمین من و نه آسمان من لبس کن کجا نه در دل  
 بنده که من مومنت پس چنین دل در طلب عشق حق باید نه در  
 طلب دیگر و در وی هیچ جز راه نیاید و حکایت نیک و بد  
 نتود دل بادشاه است و باقی اعضا رعیت اند پس بر وی  
 کس نکند و همه پس بروای وی کند و ایبه میزدیم بدان ای شیخ  
 لکن شمی مصقله و مصقله القلب لا اله الا الله برای حشر  
 را مصقله است و مصقله دل کشتن کلمه لا اله الا الله است  
 پس در کشتن وی پوشش کن و در کشتن لا اله الا الله بود و غرض  
 تعالی دان فی الکه وی را خوا از بگری چه اگر جهانگیری میسر  
 شود ان الله لک نعیم عظیم ثم لک عظیم ثم لک عظیم ثم لک عظیم  
 از اینجا می بینند که غرض تعالی را موجد و مبدی الی باید که

نابود می گیری بشرط آنکه سچ را از سازنی خواهی  
 باش خواه خنجر و این که بعینه عشق بی هیچ پستی  
 دور کردن و نهال پستی نشاندن بغیر وی نشود و چون  
 این کار شد دانند که هر حرکت دو وجه دارد و وجه اول  
 با عتبار نفس بی است پس این جهت با عدم محوی کبر  
 وجه دوم با عتبار ظهور حق تعالی که در وی است پس دوست  
 دارد پس با همه کس موافق باشد نه مخالف و این کار بی  
 ولی عالی است و دست نیاید و باید که دشواری تحمل کند  
 چه هرگز آید که شهادت جزو باید که اول پیش نه جزو و سر کار  
 که دست بر کل زند باید که اول بر خازند به ابر چهاردهم  
 بدان ای شمع مرشد عشق حق تعالی چون در دل آید و از گرم  
 کند آنچه در وی است بسوزد و هیچ وقت آرام نشود  
 و سعاد الوفا فی الدار بن کوید سپاه و نیست در سر دگر  
 پس عاشق کفن تواند در بنیک کفن خوش نشود در کفن  
 ملک نشود و بغیر معنوق دوست ندارد و در محلی که نشانی

و بی پسند دوست دارد و همه جانها و رحمت تعالی است پس همه را  
 دوست دارد سوال رسول علیه السلام فرمود اللهم اغفر لی  
 حکم و حب من احبک یعنی ای خدای تعالی روزی کن در حب  
 تو و حب کسی که دوست دارد ترا پس ازین معلوم شد  
 که بعضی خدای را دوست میدارد پس رسول علیه السلام  
 ایشان را دوست ندارد پس دیگر چون دوست دارد دوست  
 فرمود و حب من احبک الله پس خدای بعد از آنکه و مخالفت من  
 خالفک یعنی دوست میدارم مردمان را بدوستی تو و عداوت  
 می کنم بعد از آنکه تو و مخالفت نکنم کسی که مخالفت کرده است  
 ترا بخدای علیه السلام را باید که چنین کند پس همه را دوست  
 دارد و ممکن نه جواب عداوت کردن باین طریق دوستی است  
 نه دشمنی مثل کسی که از حربی را بدوستی است و زنده  
 ماندن ویرا با قدرت و با عدم قبول می امور شرعی  
 دشمنی است در این با تو هم بدان ای شیخ ان الله تعالی  
 لا یؤخذ العناق بما یصد عنهم حق تعالی مکیه در حق تقاضا

چسبندگی که صادر میشود از ایشان چه عشق حسنه در عرض  
 دل است و از کبر و دما و نواز میان کبر و چه ازلی است  
 در وی من و تو نبود کل شیئی بر جی الی اصلیه حسنه باز کرد  
 سویی اصل خود و کرشمه معشوق را جز عشق که شیخ  
 کامل است کسی بر ندارد پس می بیند و نیز نموده که  
 بنده خوش شود و در همه حسن است اما تفاوت دارد پس  
 و در خوشی نیز تفاوت شود در اینست در ششم در شیخ غیر  
 از یکا یکی از بغض حق چاره بی که یکا یکی همان است  
 معذرم شیخ نمیشد دشمن جداست این اعدای عهد و کفایت  
 سخت ترین دشمن تو نفس تو است باید که از وی بگریزد  
 و در بر گرفته در هوا و وی کار نکند در بغل استره و در زیاده  
 نفس دارد پس باید که در ادر بونه رهنیت و مجاهده است  
 و در ریا رهنیت و مجاهده تمام ترک طعام و آب نباید کرد بعضی  
 اوقات کند و بعضی نکند اگر در حلق شود اما باید که در وقت  
 خوردن اندک خورد و اگر نه توکل رود و یک از موانع توکل

بسیار حواریست چه در لیکل عزت است و در کم جزون است  
 و در بسیار خواری خواری چنانچه در سماوی و زانی موجود و بعد از  
 ریاضت شاعت در دست آمدن سهل باشد چه بر روی مصفا  
 شمارند و عداوت شاعت چیست مر جند شریک و اشیاء شود  
 هرگز از خضوت و عبادت باز نمانند و از سر و دم همه بدنامند  
 از نفس ایام است و دور ماندن از حق تعالی از جهت تعلق  
 شدن با علایق است پس با وی بند شدن محافظت است  
 پس باید که ویرا کشی یعنی ترک علایق کنی و میان اندک بسیار  
 کنی چه در دو غرض اند پس زمین گشتند و این ترک بجز غرض  
 در دست نباید یعنی در سر چه نقطه کنی عبرت نظر کنی چه تعلق  
 بی عبرت پیدای شود که وی ز سر ملامت است چرا تعلق با علایق  
 مسکنی دنیا ز منزل است بلکه مرز عداوت است پس  
 باید که در وی گشت یک کنی تا حاصل تو یک شود اگر چه  
 تو کشتن با و در نمی کنی بعد موت حواری کرد باید که ظاهر  
 و باطن حزب بهش و موت ارادی در دست آر

نماز اجدان تجلیات و بد که هر یک جان بخش نباشد و در بر سر  
 تن میبش که از وی بلا نامی خیزد بدایه نوزدهم شمس خیزد را  
 باید که تصفیه دل در سبب کند تا مرشد شود فرموده است  
 والدی قطب الاولیا رضی الله عنہ باید که در تصفیه  
 دل در دست کند نمیند او را و حضرت رب العزت شود  
 انشی و آن بجزر یا عنت در دست شود و چون تصفیه شد  
 بنیای حاصل شد و بغیر بنیای بلا برزک است و چون  
 بنیای حاصل شد از ادب است و چون و جوار از او شد  
 قشما بر وقت و در مرز که یک اسیر را ظاهر شد راست را  
 راست و انبست که نسبت بحال دارد و باطل را باطل داشت  
 که نسبت بحال دارد و سر که این را دانست با همگیس مثل آب  
 باشد و بر کسپه از کس را اطلاع مذکور این مذکور باشند  
 کم حاصل شود هر چه که علم مذمه باشد بلکه مجاهده و ریاضت  
 و قمار حاصل شود و چنانچه صوفیانه حاصل میشود و این  
 گفته اند که العلم حجاب الله اکبر اگر بارها صفت و مجاهده باشد

تصفیه دل

حجاب الله اكبر شود و حجابش شود العلم فقط حجابست  
 ما پیش از دست گرفتن المپان حجابی را بر حجاب اندازد و بر سر  
 و اگر پیش از دست گرفتن المپان و دیگران و اینان چشم خود  
 از غیر حق پوشیده اند و لعین بر حق کرده اند و ایشان  
 دو قسمند بعضی در کار اند و هیچ عبادت ظاهر بر ترک  
 نمی کنند از فرائض و نماز و روزه و مسجیات جهالت نماز  
 در همه مراقبه در دست و بعضی در فرائض و واجبات و موقوفه  
 انگاشته اند و در خفته اند اما می کنند و ظاهر بخاری و دیگران  
 و باقی وقت در مراقبه کرده اند و بعضی این رسته ترک کرده  
 اند و غیرت پیدا کرده اند اما این از غایت سگراست بر  
 بیستم شیخ فرموده است که در کوشش طلب حق تعالی باشد  
 و هیچ باز نماند و دوستی خردن و پوشیدن نمکند  
 رجب باید حذر و در مجرای بود و الله اراد در روشن  
 کند و ترک ایشان حذر از ترک نکرد و صبر با ایشان کند  
 و از زبان بر من کند و حکایتهای بدان کنند و از دیگران



بزکان از موی یار یک است فهم وی دشوار است بغیر صفت  
 فهم نبود و مروفت که بزکان را پسند با ادب باشند و دانند  
 که اگر چه ریاضت کردن من مفید است ولیکن اگر از آن  
 جانب نظر نباشد هیچ فایده فی و ریاضت دل بران طرا  
 و دانند که آنچه عاشقانه ای نوشتند بزبان دیگران که ز کز  
 نیست و در روزمره کردن باست هیچ عمل آسوده نشود  
 و خود را بزرگ نشمارد و در قافیه خود شود و خود پسینی وجود  
 نمانی دور گشت و تواضع اختیار کن اگر سر حال و مقام  
 که در دست آمده باست برو و بغیر دور کردن مرد و تحقیقت  
 اخلاص و تجلیات ذات سپیدن ممکن نشود هر چه است  
 یکم شمع شمرند را باید که بمقام تکلیف رسیده باشد و زبان ایشان  
 قرار گرفته باشد چه هر که در مقام تکلیف است مقام شمع  
 نشاید و عداوت وی در بریدن در مقام تکلیف این که باشد  
 بازهد و در چه اگر کسی در زهد و در چه کرده باشد پس ترا  
 کند همان بوده نشود بروی که او مقام تکلیف دارد و جهر

هیچ عمل آسوده نشود

علیه السلام می که کلامان سخنران بود هیچ وقت ترک نکردند  
 فرموده است حضرت والدی قطب الاولیای رضی الله  
 باید که درین باب بسیار کوشش کند و اجتناب تمام نماید و اول  
 یکی دست ارادت نهد اگر چه در ظاهر شرح امام مکتوب و به  
 رواست فاما این جایی که زیر ارجان ظاهر است و این بطنی  
 پس چنانچه مناد ظاهر می در آن در حق ماموم سرایت میسبکند  
 همچنین مناد بطنی در چندی در باطنش سرایت کند و تخم نهادن  
 در وی بکار و نماند بخند و دل گرداند انتهای و باید که دانند که  
 حقیقت بی طرفیست بی و طرفیست بی طرفیست بی پس هر که در تحت  
 قدم ندارد از وی هر چه برکن اگر کسی چهل روز در روزه  
 مبارک شیخ نماید و زیارت کند البت معصوم و بی برآید اگر آن  
 و مرآت از مود و است و اگر آمدن شود اندر در شهر دیگر باشد  
 با چوبی باشد یا مریض باشد یا دیگر چیز پس هر جا که باشد  
 توجه کند در چهل روز معصوم شود عمل بر سالک شیخ یا شیخ حسن محمد  
 و شیخ ناصر الدین جرجانی رضی الله عنه ما کن معصوم و حاصل شود

فی  
 مملکت لوز

عمل بر سالک شیخ

و بکشید بنشیند خواه حیا باشد خواه عیال باشد خواه شغل باشد  
 باشد خواه اجازت خواه ارشاد خواه سرسبکی باشد خواه  
 جدا جدا و بر ارادت یکی باید و دیگر خواه یکی باشد خواه  
 بسیار باید که اگر شغل بسبب دنیاوی رنج نماند و امید  
 دینی کند و اگر شغل اجازت نباشد پاک بی و چون اگر شغل  
 خود بسبب موت یا سفر و رافت مرشد باید که از وی  
 حل کند و کتب مشایخ مرشد اند سعادت عظمی کسی است که بر  
 ارادت و ارشاد و اجازت یکی باشد ازین مسجع سعادت  
 و فضل ندارد البتة شغل باید پس کشتن فتنه الشیطان  
 گفته اند بیت حاجی بی پر بودن کار نادان بود  
 مرکز اسیری نباشد پیروی شیطان بود و بس دست  
 گرفتن بر اعتقاد پیروی شود اگر چیزی خلاف جویده شود بدین  
 کشتن از وی پاک اند و مراجعین مسیما پید از حبت بصلوات  
 و اگر شغل امر بر خلاف شرع کند تو احتیاج باز کنی به ضرر نکند  
 و از حضرت شغل بغیر الدین امداد کن و توجه بایشان

بکشید بنشیند خواه حیا باشد خواه عیال باشد خواه شغل باشد

بکشید بنشیند خواه حیا باشد خواه عیال باشد خواه شغل باشد

برادران الهی بفرستاد که رو کند و خواهد شد آزموده

شده است قبول کن باز دیگر آزمودن حاجت بی رعایت

جرب الخرب جلت بر الهامست ماه پادشاه که مرا بقد حضرت

شیخ محمد یعنی دان که من در مجلس الشبان ام من چه گویم

که جفایده است مرد وقت که کجی خاوی و است و سماع را غیر

مخلوطیت بدان چه اختلاف کرده شده است در وی ملک افضل

عبادت دان پس فرایض و واجبات و مود که و ملاوت

اما با پدر که کاهه کاهه است برادر است و دو شیخ مرشد

باید که صحبت اهل دنیا ترک گفت و بگذر حاجت ضروری

یعنی بعد از تصفیه وی و فاضل از وی از سر فانی دانند

و باید که در خود هیچ فکر نکند و در سبیل اخلاق و عیبه عیبه

بکشد و خلوة اختیار کند تا که استوار شود و فرموده است

نصیر بن قطب الاولیاء رضی الله عنه اگر کسی که در خلوت نشیند

و از مردمان دور بنشیند و از مزه قفا خیزد پس حاصل

کی کند اشقی و مراد از ترک صحبت و اشتیاق خلوت بطریق

مکتب چشیه فایزیه چشای شریف

چشم بهمان و لنگر

ملک محمد احمدی

باطن است خواه بطریق ظاهر باشد خواه نباشد فرموده است  
 حضرت قطب الاولیاء رضی الله عنه اگر باطن صحبت کنی محو  
 میل چشم را تو کوگرداوشی و سیر کنی اندک از خلوت  
 در انجمن یا بر یعنی ظاهر با خلق و باطن با حق باشد هر آ  
 بیت و رسوم طالب را باید که بخواهد و معالمتها و کمان نبرد  
 که رسید است و بعد فان خود کوشش کند و همیشه در محاسبه  
 باشد تا مقام مکنین که مقام شیخه است در دست شود  
 و برین یک بد اعتقاد نشود خواه مقبول خلق باشد خواه  
 مردود خلق باشد چه افاضان این راه مقبول خلق اند  
 و مقبول حق اند و غیر ایشان مقبول حق اند و مردود خلق  
 اند و باید که حکایتهای بزرگان چنانکه مکتد که کمان بر دست  
 شود که این پیشرو تپه ایشان دارد و هیچ دزدی دور کند  
 و دادند که امر عاشق تحقیق و آشنایی ممکن است حضرت قطب الاولیاء  
 رضی الله عنه فرموده است عاشق را بر است که حکایات  
 ایشان پسندد زیرا که بروی باطنی است نه ظاهری که

حالات که بر وی سبکروند نتوانند و عید خناینجی جمال که اثر وی  
 فرحت و سرور بر عاشق ظاهر سبکروند و با نجی جمال که اثر  
 وی سوختگی و غم در عینم ظاهر میشود زبانه بهر صفت  
 که موصوف شود عاشق از عالم معشوق در آینه دل  
 بصدر صفا و سبب وی بآن عالم عکس آن صفت بنابر  
 آئینه صاف از مناسب عکس حاصل میشود لیکن بر تحقیق  
 کی توان دانست اشیای دنیسر فرموده است اگر بنده فنا  
 حاصل کند بلکه فنا التنا و در لباس عبودیت پوشیده  
 ماند و از وی شجاعت صادر نشود چنانچه معصوم این است  
 و انما که در قدم ایشان است ان بنده را در حق سجده  
 نشاند چنانچه فرمود که ایشان را بزل و او تا دم غمی نشاند  
 ایشان بهر صفت که موصوف باشند از عالم الوهیت پوشیده  
 میگردانند برنگ عبودیت پس در هیچ آینه دل عکس آن  
 نمی نماید و عکس فهم نمیکند حالا ایشان اشیای باید که در هر  
 گوشه کنند و نه در غیری مرده شود و مرده از غیب است

بی عیب است در این جهت چهارم خبر برشته که بسبب ترک  
 میشود لازم است و تسلیم تر لازم وی است و انچه حق تعالی  
 خواست است همان خواهد شد و عدم قزایی نیز لازم است  
 چه نسبت به تکی که میرسد علم بجایی که اعلی از وصیت و بر اینست  
 پس طالب وی میشود و تجلیات را نهایتی پس قز  
 چون شود و این در حق کسی است که بمقام مکلین رسیده است  
 و اگر کسی رسیده و بر اخف زوال است یا اسما الدین اسوا  
 اسوا با اعدا و سوله بر مرد و دال است و پراکنده  
 قرار بی و عدم این مذکور بسبب صفت یقین است و رسیدن  
 باین مذکور بحر در با صفت در وقت نشود بلکه در وقت  
 با حضرت بی باید یعنی استیجاب بکلیه سویی معشوق و ترک  
 خویش می باید و صحت بلند باید که اول سپهر خود در دنیا  
 و از اوصاف ذمیه بکیده رسیده و از محتشاه و صفتها از  
 در سکنی و مردن و روشن مالهها و با عفا و پارس شدن ذات  
 و نقصان شدن ذات در حرکت نشود و صدق را با خود

و بختبر بد و فقر بد و در نماز و عجم صبح و شام کند و بر او عز  
و طالبان مقرر شدن کند و درین نشود که مرید من کسی شود  
و از عبادت دور نماند و در فساد اوصاف بشریت  
کوشتن کند پس فساد اوصاف نکند کوشش کند پس تخلعوا  
باخلق الله و الصفا و باوصاف نه در دست شود و منته  
صبر لازم است بر ترک لغت کردن بر تبه کردن در این صفت  
و محبت بسیار کند و با وی از همه باز دارد و هیچ چیز  
تعلق ندارد اگر چه با غایت و حشمت باشد و خود را از مردگان  
نمزد و از هیچ شریف و خدیو می نگزداند و ترک لغت  
کردن بر این که همه عالم از وی فایده مستند شود  
و باران و آفتابان و من رزندان دنیا کند اگر چه عالم  
شده باشد با همه مهادت در علم شریعت و اخلاق صوفیان  
و سالکان دار در این رتبه کمالیه تمام ندارد و در همه  
صبر لازم است بر ترک نظر کردن بر تبه کردن از خود و خبر  
بچه بهایم گشته بسیار جانوران با وی آویخته و علما تحلیک



در وی به بد آمده باشد و سوار سبازین رست کماله نام نذر  
 و نیز صبر لازم است بزرگ نظر کردن بر رسته که در آن  
 اعمال بسیار باشند و صفاتی باشد اما در مکنایات به این هم  
 کماله نام نذر و دینیه صبر لازم است بزرگ نظر کردن بر  
 که در آن زهد و ریاضت و توکل بسیار باشد و شش باب هم  
 باشد و بر در میان منقطع شود و بر عمل خود شاعت شود و خود را  
 رسیده دانسته شود و این تر کماله نام نذر و دینیه لازم  
 بزرگ نظر کردن از زنده که در آن برست و لیکن بیان خویش  
 و تزیین جدایی میکنند و می گویند که عمو رقی است و کرس  
 با وی یاد میشود و این رسته کماله نذر و دینیه صبر لازم است  
 بزرگ نظر کردن بر رسته که در آن و لای شود و استعاره و بکار  
 نیز شود و هیچ خویش و می صحبت نباید بسبب اینست که محض زمره  
 قطب الاولیاء را به پست و خیم کماله شش فرشته ان باشد که  
 هیچ خویش و تزیین مالک و می نشود و از مرصبت مستعد ترند  
 و ترش روی نباشد و در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد

م

و صاحب مکنین باشد و شراب تجلیات بی تکلف نوشت  
 و در بار مل من مزید گوید و این مقام بزرگ است همچنین فرموده است  
 قطب الاولیاء که هر مکتب و شش شمع را باید که با ذکر مشغول  
 شود و فرموده است حضرت قطب الاولیاء رضی الله عنه  
 هر آنکه که چون سالک به ذکر مشغول در خلوت باشد و شرط کند که  
 نشیند بخت و بر الامر عالم است کشف کرد و عناصر  
 و معادن و نباتات و حیوانات با وی سخن گوید و بر  
 حال بعد از آن لبان قال و از این شکل در حل کند  
 و بر آید در جمیع اشیا جمیع صفات و از تیر حق تعالی مندرج است  
 ولیکن در بعضی ظاهر و در بعضی مخفی و در بعضی ظاهر و در بعضی  
 خفا و اسطرلابان فیض و است بس صفات بر ساری باشند  
 اشیا باید که بر این انگشت کنند و معذور نشود و با کار خود  
 که ترک است شود و در ریاضت و مجاهدت کند تا قلعه عروج  
 مفت سموات کند و بار بعرش ملاقات شود و با این اسم  
 با کار خود باشد و تجلیات را نهایت بی در پست ششم شمع

# دنیای عیفر

مرسد را باید که بطالبان خود که بد که نه در شدت شود بعد  
 دنیا و نه در راحت شود بپاشن وی جو می کو راست نیک را  
 هم خواب کند و بدر اسم خواب کند دنیا بعضی را در چ بخت  
 و بعضی را در حرج وی است و بعضی را در بخت بدین جادگی  
 ابریشم است و بعضی را در یکیم است و عشر خود و طلب وی  
 صرف کنند که ز سر قائل است باید که در اول دست هم  
 دنیا باشد چنانچه در دل نیست جاقال در ترک است ظاهر و بطن  
 ایچون مراد رسد و محبوب شود کلاه باشد که دنیا بدست وی باشد  
 نامزدی باشد که هیچ چشم بدو پی رسد اما این نیست اما این نیز  
 از نوع دنیا باشد و از عطا و نمان باشد و در عطا  
 خوف است و نیست محمد علیه السلام نام کرده اند چون اختیار  
 بدست وی شد پس طالب چون اختیار بدست وی باشد  
 دنیا از ترس کند هم ازین سبب بعضی مشایخ را چون وقت  
 آخر شد از دنیا مغایس شدند و هیچ نزدیکی نماند تا حد که گفت  
 بگفت شد چون اختیار بدست ایشان شد ظاهر ترک کردند

چنانچه در باطن ترک بود و کسی ازین کم است در منع و عطا یکسان  
 باشد و بداند که کسی که در نیت دنیا است ازین راه دور است  
 و بر یک تجلی مستر را بگیرد طالب دیگر شود و سر بار اهل من فرید  
 گویند یعنی آنچه خدای حق تعالی است ترک کنند و سر تجلی تر  
 در احوال است تا در غیر نیست باشد و در نظر بر تائبه محمد علیه  
 السلام کند بعد از آن بر مجاهده کوشش کند تا بمقصود رسید  
 و اول از حق تعالی بپستد و طلب کند بعد از آن تجلی  
 و بداند که بعضی ظاهر دنیا دار باشد اما در دل دنیا ندارد  
 پس آن اهل و بی نباشد و استقامت حاصل کند و از تجلی  
 صفات محفوظ نشود و بپستد و تجلی ذات طلب کند چون  
 بپستد ادوی شود آن نیز خواهد شد لیکن طلب پس طلب و بی  
 ترک ادب است و چون آن تجلی شود و محبوب و خود  
 محب شود و پس بداند که آنچه در عالم است هم در آنست  
 که جامع همه است رتبه اشخاج باشد الشیخ فی قوت کانی  
 فی است رسید الولاية افضل من البوت جبار است

آنچه که در این  
 ازین راه دور است

یک شخص باشد به نسبت احدی و فرجت وی و لذت  
 وی نزد جسم و آن لم یکن کذا لک پس چرا آن درست باشد  
 نهائیه الولايت ابتدا از البنوت و قدر تحف هذا بالیقین  
 و الاثاق مثل ابی عقیق است چند فردا من سبکباران  
 و بر ساحل بسته اند شخصی باشد که ازین کرانه بسته  
 بسته رفتن و باز آمدن استحال کرد پس کرات  
 و مرآت کذا لک کرد تا حدی که زنی کرد چند دیگر از آن تعلیم  
 کرده در عجب خود کرده ازین کرانه از آن کرانه برد و باز  
 آمد و این کار وی شد و درین مسافت بسیار است  
 اگر چه فایده دیگر آن است و جهل نهائیه است ولیکن در آن  
 غوطه خوردن و کار نکردن که در آن راحتی و مسرتی  
 و لذتی نیست نمی تواند کرد و آن طاهر است پس توان  
 گفت نهائیه ازین طرف از آن طرف و باز آمدن  
 افضل است از رفتن وی با دیگران و باز آمدن کسی  
 نیست که نهائیه رود وی آید فقط دیگر از آن راه بردن

قدرت ندارد و توان کشت که شمارش و آمدن این شخص  
 افضل است از رفتن و آمدن آن شخص یا دیگران و آن  
 با سراسر فقه علی هذا سخن نیست شیخ عبد القادر قدس سره  
 فرموده است معشر الایمان او ستم الکلب و او ستمنا  
 لم نولد و شیخ الی المخت این جمیل قدس سره در  
 وخصا کبر او و فی الایمان علی ساحله مراد ایشان  
 ظاهری شود از مذکور تا مل و لایحه باشد امر باطنی  
 و البتة امر ظاهری چه ولایت فیض گرفتن از حق سبحانه  
 و تعالی است و بنوت فیض رسانیدن بخلق است و در  
 رسانیدن شده است آن ظاهر است عند المحب بل عند  
 الجوب یا لیت رب محمد لم یخلق محمد ازین انصارت است  
 و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین از بنوت بشارت است  
 حضرت رسالت علیه السلام را خلوت یار دوست بود  
 و آن نسبت بولایت در رد الا و لیا تحت قیالی لایع نفهم  
 یغری بس شیخ مرشدان باشد که مرد و راجع باشد اگر چه



بنوت کجاست الطاهر رفته است محمد رسول الله خاتم الانبیا  
لو کان من بعدی بی لکان عمر بن الخطاب ولی بنوت کجاست  
الباطن موجود است قال رسول الله علیه السلام الشيخ  
فی قوله کما البنی فی امته وقال علیه السلام علماء امتی کما  
بنی اسرائیل و فی روايته علماء امتی انبیا اسرائیل بدون کما  
التشبه این برپیل مبالغه است وقال علیه السلام ما  
من شی الا وله نظیر فی امته و این هم اشارت بر تشبه  
مشبهه مرثیه است پس الولایه افضل من المشبهه باشد  
بنسبه یک شخص چه در مشبهه قرار یابد و این است جنانچه در بنوت  
پس این مدت عظیم باشد و الهی اشارت فیها ورد  
فی الخبر عن رسول الله علیه السلام انه قال و الذی یخس محمد  
یهدو لیس شیبتم الا فتمن لکم و اگر مشبهه شد با سؤ گویند  
نخورد چه حاجت سؤ گویند ترسایت تر دلفه است ان  
احب عباد الله الی الذین یحبون الله الی عباد هه اینان  
عباد الله را می ترسایت و از فرغانی وی دور می دارند و

والطف حق تعالی بآن می کند پس عباد الله از آن باز  
 میبندند و امید الطاف میکنند پس حق تعالی عباد را  
 دوست میدارد پس دوستی حق معذوم باشد و امید الطاف  
 بحکم همین گوید و همچون عبادۀ الی الله چون عباد الله ذکر  
 میکنند لطف حق تعالی بر ایشان میشود و چون بطفت  
 حق تعالی را می بینند حق تعالی را دوست میدارند و دوستی  
 موعود باشد و همچون همین فرماید و یثیون فی الارض  
 بالنیجه ابن سرد در شرح یافته شود پس شرح خلیفه بنی  
 السرخ فی قوم کا البنی فی ائمتہ و بنی خلیفه العداست الی  
 جاعل فی الارض خلیفه یاد او و انا جعلناک خلیفه فی الارض  
 پس شرح خلیفه الله باشد بالواسطه از شرح رتبه ولایت  
 و بنوت سرد و جاری اند و در عین سره پس الوالیة فضل  
 من المشیخ باشد کما قلت و البنی یقال له بنی بعد از عالم  
 من هذه الدار الی ملک الدار باعتبار ماضی فانه لا حاجة  
 فی ملک الی الاخبار و الارب الی و موطن سر کند لا حاجة فیها



٢٠١

الي شيخنا فانه يبعث فيها الولاية قال رسول الله عليه السلام  
الان اوليا الله لا يموتون ولكن يقتلون من دار الى دار  
ولم يقل الان اسبنا الله اورسل الله الي احسن ناس  
الاما ذكرنا ما ملئت هذا رسالة الشريعة لله الحمد والمنه  
هذه رسالة التوحيد